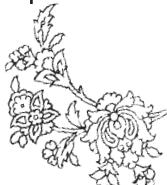


جامعه‌شناسی غزل حافظ با تکیه بر شیوه تحلیل گفتمان انتقادی

دکتر فرهاد طهماسبی^۱



چکیده

گفتگردهای بیشتر شاعران پیش از حافظ کمتر نشانی از نفی و انکار و نقد گفتمان‌های حاکم را در خود دارد، اما در تحلیل بیشتر گفتمان‌های مطرح در شعر حافظ، وجه انتقادی و انکاری و عنادی از آشکارترین وجوده بیانی شعر او به شمار می‌رود.

در این پژوهش، ضمن تحلیل گفتمان‌های هستی‌شناسانه، سیاسی حکومتی، دینی مذهبی و اقتصادی، به بررسی طبقات و قشرهای اجتماعی و سیمای شهر در غزل حافظ به شیوه تحلیل گفتمان انتقادی پرداخته شده است؛ نتیجه بررسی‌ها بیانگر این نکته است که حافظ نیز تحت تأثیر اندیشه‌های جبرگرایانه زمانه خویش است، اما این جبرگرایی نه تنها به تسليم و انفعال محض منجر نشده بلکه به ابزاری برای انتقاد از طرف مقابل و توجیه کردارهای طرف خودی تبدیل شده است.

کلیدواژه‌ها: جامعه‌شناسی غزل، تحلیل گفتمان انتقادی، هژمونی، دال مرکزی.

۱) عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اسلامشهر (Farhad.Tahmasbi@yahoo.com)

مقدمه

بیشتر گفتمان‌های حاکم بر شعر حافظ، گفتمان انتقادی‌اند؛ در گفتمان‌های انتقادی همواره حضور دو گروه «خودی» و «بیگانه» یا «دوست» و «دشمن» یا «ما» و «آنها» الزامی است. این دو گروه متناخص را به طور کلی می‌توان در شعر حافظ به اهل زهد و اهل رندی طبقه‌بندی کرد، آنگاه زاهد و صوفی و واعظ و محتسب و شیخ و مدّعی و... و اندیشه‌های آنان را در یک طرف، و رند و عاشق و مست و پیر می‌فروش و... و اندیشه‌های آنان را در طرف دیگر قرار داد و به تحلیل گفتمان انتقادی در شعر حافظ پرداخت.

بنابر اصطلاحات تخصصی مربوط به تحلیل گفتمان می‌توان «رند» و «زاهد» را در شعر حافظ «dal مرکزی» نامید، dal مرکزی، شخص، نماد یا مفهومی است که سایر «dal‌ها» حول محور آن جمع و مفصل‌بندی می‌شوند، «گفتمان، منظومه‌ای منسجم است و dal برتر، هسته‌ی مرکزی آن؛ و نیروی جاذبه‌ی هسته‌ی (dal) مرکزی، سایر نشانه‌ها را جذب می‌کند. (خلجی، ۱۳۸۶: ۵۴)

در آراء میشل فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴م) متقد فرانسوی، هرگونه گفتمانی در پرتو مفهوم قدرت شکل می‌گیرد و قابلیت تحلیل می‌یابد؛ در نظر او هر نظام دارای قدرت، حقیقت را آن گونه که خود می‌خواهد تعبیر و سازماندهی می‌کند؛ اندیشمندان و هنرمندان و متون فرهنگی و ادبی در هر دوره یا در پی اثبات و استحکام بخشی به این نظام قدرتند و یا در تقابل با آن قرار می‌گیرند، یا جزیی از دستگاه هژمونی (سلطه) حاکم‌اند و یا با آن تقابل و تضاد دارند. (بشیریه، ۱۳۸۱: ۶۳) بدین‌گونه گفت‌کردهای آنها یا در راستای تأیید و اثبات برداشت‌های قدرت حاکم است و یا در پی نفی و انکار آن؛ گفت‌کردهای بیشتر شاعران پیش از حافظ کمتر نشانی از نفی و انکار و نقد گفتمان‌های حاکم را در خود دارد، اما در ضمن تحلیل بیشتر گفتمان‌های مطرح در شعر حافظ وجه انتقادی و انکاری و عنادی در گفت‌کردهای حافظ از آشکارترین وجوده بیانی شعر او به شمار می‌آید.

۱- گفتمان‌های هستی‌شناسانه در غزل‌های حافظ

۱-۱- ازلی بودن تقدیر انسان‌ها (جبر)

بر این مبنای خداوند در روز ازل، سرنوشت و قسمت آدمیان را معین کرده است، و در آن تغییری ممکن نیست، عده‌ای رند و عاشق و مست و امیدوار به لطف و رحمت ازلی و عده‌ای را زاهد و اهل صلاح و طاعت و متکی و مغرور به طاعت خویش خلق کرده است؛ حافظ در گفتمان انتقادی هستی‌شناسانه خویش طریقه رندی را بر طریقه زهد و پارسایی مبتنی بر ریا و دروغ و سازگار با گفتمان غالب و متأثر از سلطه آن را ترجیح می‌دهد و اعتراض‌ها و انتقادهای برخاسته از گفتمان زهد را با استفاده از گفت‌کردهای جبرگرایانه گفتمان زاهدانه نفی و انکار می‌کند. «خلاصه جدل هنری حافظ که در دهای بیت به زبان‌های گوناگون و با بیان‌های مختلف شاعرانه پرداخته شده چنین است:

حافظ (=سائل): آیا بر این باور نیستید که سرنوشت‌ها رقم زده شده و نصیبه‌ها در ازل تعیین شده است؟

زاهد و صوفی و... (=مجیبان): بر این باوریم.

حافظ: آیا معتقد نیستید که «قضا دگر نمی‌شود» و سرنوشت تغییر نمی‌کند و نصیبه ازل از خود نمی‌توان انداخت؟ یعنی هرچه بر قلم تقدیر رفته است تحقق نمی‌یابد؟

زاهد و صوفی: چرا معتقدیم. حافظ: اگر چنین است رند و عاشق جز رندی و عاشقی نمی‌توانند کرد و زاهد جز زهد نمی‌تواند ورزید نه از رند عاشقِ مست توقع صلاح و طاعت توان داشت نه از زاهد، انتظار عشق و رندی و صفا.» (دادبه، ۱۳۷۷: ۲۵-۲۶)

در خرابات طریقت ما به هم منزل شویم کاین چنین رفته است در عهد ازل تقدیر ما

(غ ۱۰ ب ۳ ق)^۱

* * *

^۱ تمام ابیات و غزل‌های حافظه که در این پژوهش با نشانه اختصاری (ق) آمده است از این مأخذند: حافظه، شمس الدین محمد. (۱۳۷). دیوان غزلیات - ۱

چو قسمت ازلی بی‌حضور ما کردند گر اندکی نه به وفق رضاست خرد مگیر
(غ ۲۵۶ ب ۶ ق)

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود کاین شاهد بازاری وان پرده‌نشین باشد
(غ ۱۶۱ ب ۶ ق)

نامیدم مکن از سابقه لطف ازل توچه‌دانی که پس پرده که خوب است و که زشت
(غ ۸۰ ب ۵ ق)

مطلوب طاعت و پیمان و صلاح از من مست که به پیمانه کشی شهره شدم روز است
(غ ۲۴ ب ۱ ق)

بروای زاهد و بر دردکشان خرد مگیر که ندادند جز این تحفه به ما روز است
(غ ۲۶ ب ۵ ق)

مکن به نامه سیاهی ملامت من مست که آگه‌ست که تقدیر بر سرش چه نوشت
(غ ۷۷ ب ۶ خ) ^۱

۱-۲- تسليم و رضا

تسليم و رضا در شعر حافظ نه وجه صرفاً صوفیانه دارد و نه وجه زاهدانه بلکه کاملاً
رنданه است؛ تسليم در مقابل سرنوشت ازلی رند که مست و عاشق آفریده شده است و
در درون این تسليم همواره نقد زاهد و مدعی بودن و خودبینی او نیز صورت می‌گیرد.
سر تسليم من و خشت در میکده‌ها مدعی گر نکند فهم سخن گو سر و خشت
(غ ۷۸ ب ۴ خ)

در دایره قسمت ما نقطه تسليمیم فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست

تمام ابیات و غزل‌های حافظ که در این پژوهش با نشانه اختصاری (خ) آمده است این مأخذند: حافظ، شمس الدین محمد. (1375). *غزلیات حافظ*. شیرازی. تهران: هماره.

لطف آنچه تو اندیشی، حکم آنچه تو فرمایی کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی
(غ ۴۸۴ ب ۹-۱۰ خ)

دلا منال ز بیداد و جور یار که یار تو را نصیب همین کرده است و این دادست
(غ ۳۵ ب ۶ ق)

رضا به داده بده وز جیین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشادست
(غ ۳۷ ب ۸ ق)

۱-۳- بخت

در غزل‌های حافظ بخت گهگاه سر یاری و موافقت دارد اما بیشتر نامساعد، خوب‌آلود،
گران خواب پریشان، جفاکار، ناموافق، گمراه، واژگون و ناسازگار است و شاعر را به
آرزوها یش نمی‌رساند، حافظ ناسازگاری‌ها و جفاهای یار و ناکامی‌های خویش را به
گردن بخت می‌اندازد و بدین‌گونه اعتراض خود را از یار به بخت حواله می‌کند.

شکر خدا که از مدد بخت کارساز بر حسب آرزوست همه کار و بار دوست
(غ ۶۲ ب ۴ خ)

بر من جفا ز بخت من آمد و گرنه یار حاشا که رسم لطف و طریق کرم نداشت
(غ ۸۰ ب ۳ خ)

مردمی کرد و کرم بخت خداداد به من کان بت سنگ دل از راه وفا باز آمد
(غ ۱۷۰ ب ۵ خ)

بخت حافظ گر از این دست مدد خواهد داد زلف معشوقه به دست دگران خواهد بود
(غ ۲۰۱ ب ۷ خ)

۱-۴- بی‌اعتباری و ناپایداری دنیا

گفتمان بی‌اعتباری و ناپایداری دنیا در گفت‌کردهایی از این دست در غزل‌های

حافظ نمود یافته است: کار جهان بی‌ثبات است، شکوه دنیایی بر باد رفتی است، دنیا فریبکار و عشه‌گر است، رسم روزگار بد عهدی و بی‌وفایی است، دنیا و روزگار دشمن اهل هنر است، عمر گذران و ناپایدار است، دنیا قابل اعتماد نیست، اسباب دنیوی شایستگی دلبستگی ندارد، جهان سفله طبع است و ثبات قدم ندارد، دنیا سست نهاد و متغیر است.

به چشم عقل در این رهگذار پرآشوب جهان و کار جهان بی‌ثبات و بی‌ محل است
(غ ۴۶ ب ۴ خ)

* * *

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ که آگهست که کاووس و کی کجا رفتند
از این فسانه هزاران هزار دارد یاد که واقع است که چون رفت تخت جم برباد
(غ ۹۷ ب ۳ و ۵ خ)

* * *

از ره مرو به عشوء دنیا که این عجوز مکاره می‌نشیند و محتاله می‌رود
(غ ۲۱۸ ب ۶ خ)

* * *

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس
(غ ۲۶۲ ب ۴ خ)

* * *

اعتمادی نیست بر کار جهان بلکه بر گردون گردان نیز هم
(غ ۳۵۵ ب ۶ خ)

۱-۵- خوش باشی و اغتنام فرصت

سرنوشت انسان‌ها از پیش تعیین شده است و در آن تغییر و تبدلی راه نمی‌یابد،
باید تسليم بود و به این سرنوشت مقدر رضا داد، بخت غالباً نامساعد و پریشان و
ناسازگار و گران خواب است، دنیا بی‌اعتبار و ناپایدار است، باید فرصت‌های محدود

و دم‌های گذرا را مغتنم شمرد، زیرا کسی از پایان کار آگاه نیست؛ بدین گونه نگاه هستی‌شناسانه حافظ با اعتقاد به ازلی بودن تقدیر انسان آغاز می‌گردد و با تسليم در مقابل این تقدیر و بخت به بی‌اعتباری دنیا و در نهایت به خوشباشی و اغتنام فرصلات‌ها می‌انجامد.

هر وقت خوش که دست دهد معتبر شمار کس را وقوف نیست که انجام کار چیست
(غ ۶۶ ب ۲ خ)

• • •

حافظاً چون غم و شادی جهان در گذر است بهتر آن است که من خاطر خود خوش دارم
(غ ۳۲۱ ب ۷ خ)

10

وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی حاصل از حیات ای جان این دم است تا دانی
(غ ۴۶۴ ب ۱ خ)

10

نوبهار است در آن کوش که خوشدل باشی که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی...
(غ ۴۴۷ ب ۱ خ)

10

شب صحبت غنیمت دان و داد خوشلای بستان که مهتابی دل فروز است و طرف جویباری خوش
(غ ۲۸۳ ب ۵ خ)

10

حافظاً تکیه بر ایام چو سهو است و خطأ من چرا عشرت امروز به فردا فکنم
(غ ۳۴۸ ب ۷ ق)

三

وصال روی جوانان غنیمتی دانید که در کمینگه عمر است مکر عالم پیر
(غ ۲۵۱ ب ۷ خ)

۲- گفتمان‌های سیاسی حکومتی در غزل‌های حافظ

۱-۲- شاه

در ایاتی که واژهٔ شاه در آنها به کار رفته است با دو دسته گفت‌کرد مواجه‌ایم، در دسته‌ای اول گفته‌دهای مبتنی بر اقتدار و شکوه و ستایش و پذیرش گفتمان عمومی جامعه است: شاه در دست دارندهٔ روزی‌هاست، امر شاه مطاع است، روزگار برابر وفق مراد و خواست شاه می‌گردد، شاه سرچشمۀ پاکی‌هاست، شاهان بر مبنای خدمت اشخاص به آنان پایه و مقام می‌دهند، پادشاه کریم و بخشنده است و... در برخی از این گفته‌دها نیز معشوق همچون شاه و در موازات او ستوده و اوصاف شاهانه به معشوق داده شده است.

حافظ قلم شاه جهان مقسّم رزق است از بهر معیشت مکن اندیشه باطل
(غ ۲۸۹ ب ۹ خ)

به عاشقان نظری کن به شکر این نعمت که من غلام مطیعم تو پادشاه مطاع
(غ ۲۸۷ ب ۵ خ)

سپهر دور خوش اکنون زند که ماه آمد جهان به کام دل اکنون رسد که شاه رسید
(غ ۲۳۷ ب ۳ خ)

به چمن خرام و بنگر بر تخت گل که لاله به ندیم شاه ماند که به کف ایاغ دارد
(ع ۱۱۳ ب ۷ خ)

آلوده‌ای چو حافظ فیضی ز شاه در خواه کان عنصر سماحت بهر طهارت آمد
(غ ۱۶۷ ب ۸ خ)

دیدیم شعر دلکش حافظ به مدح شاه یک بیت از آن سفینه به از صدر ساله بود
(غ ۲۰۹ ب ۸ خ)

عید است و موسم گل و یاران در انتظار ساقی به روی شاه بین ماه و می بیار (غ ۲۴۱ ب ۱ خ)

10

شاه خوبانی و منظور گدایان شده‌ای
قدر این مرتبه نشناخته‌ای یعنی چه؟
(غ ۴۱۲ ب ۳ خ)

10

حافظ از پادشاهان پایه به خدمت طلبند کار ناکرده چه امید عطا می داری
(غ ۴۴۰ ب ۷ خ)

10

شهباز دست پادشاهم یارب از چه حال
از یاد برده‌اند هوای نشیمن
(غ ۳۳۵ ب ۵ خ)

در دسته‌ای دیگر از ایات با گفت کرده‌ایی که وجه اعتراضی و انتقادی دارند مواجه می‌شویم، این گفت کردها بیانگر گفتمان انتقادی نسبت به شاه و حکومت و گفتمان غالب جامعه‌اند: در عرصهٔ شطونج رندان پادشاهان مجال نمی‌یابند (شکست می‌خورند)، رندان و درویشان اگرچه بندۀ شاهانند، پادشاهان وقت خویشند، حافظ نه تنها از شحنه و محتسب بلکه از پادشاه هم نمی‌ترسد، ما آبروی فقر و قناعت را نمی‌بریم با پادشاه بگویید که روزی ما به دست او نیست با خداست؛ استغنای مستی رندان را از شاه و گدا فراغت می‌بخشد، گوشۀ ابروی معشوق منزل جان عاشق است حتی پادشاه هم گوشۀ‌ای خوش‌تر از این ندارد، بر درگاه پادشاهی گدایی این نکته را به من آموخت که بر سر هر سفره‌ای که نشستم خدا روزی دهنده بود، رند به شاهان پیام می‌فرستد که در بزم ما دو هزار جم (شاه) به جامی نمی‌ارزد، رند گنج (کنج) قناعت خود را بر گنج زر پادشاهان ترجیح می‌دهد، این گفت کردها اغلب دربردارنده بی‌اعتنایی نسبت به حاکمان و طنز ملیح نسبت به قدرتمندان جامعه است. گفتمان‌های غالب و حاکم گفت کرده‌ایی در جهت مقابل این گفت کردها تولید می‌کنند که بر مبنای

منطق دوگانه و توجه به لایه‌های غایب متن می‌توان به آنها دست یافت گفت کرده‌ایی مانند: شاهان همیشه پیروزند، همگان بندۀ شاهانند، همه از پادشاه می‌ترسند، روزی همه در دست پادشاه است، هیچ کس از پادشاه بی‌نیاز نیست و... «برای آشکار کردن ایدئولوژی یک متن می‌باید به گونه‌ای پارادوکسی تأویل را متمرکز کرد بر آنچه متن نمی‌گوید؛ بر آن چه که متن به جای بیان کردن، نهان می‌کند. آنچه که متن نمی‌گوید در شکاف‌ها و در سکوت‌ها یافتني است، یعنی جایی که آنچه باید گفته می‌شده خاموش مانده است. ... شاید هم بتوان گفت متن یک ناخودآگاه دارد و آنچه را که به خاطر سرکوب ایدئولوژیک نمی‌تواند بیان کند، به آن‌جا می‌فرستند.» (برتنس، ۱۳۸۷: ۱۰۹)

تا چه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند عرصه شطرنج رندان را مجال شاه نیست
 (غ ۷۲ ب ۳ خ) *

گرچه ما بندگان پادشاهیم پادشاهان ملک صبحگهیم
 (غ ۳۷۴ ب ۱ خ) *

حدیث حافظ و ساغر که می‌زند پنهان چه جای محتسب و شحنه پادشه دانست
 (غ ۴۸ ب ۹ خ) *

ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم با پادشه بگوی که روزی مقدّر است
 (غ ۴۰ ب ۱۰ خ) *

خوش آن دم که استغنای مستی فراغت بخشد از شاه و وزیرم
 (غ ۳۲۴ ب ۱۱ خ)

گوشۀ ابروی توست منزل جانم خوش تراز این گوشۀ پادشاه ندارد
 (غ ۱۲۳ ب ۲ خ) *

بر در شاهم گدایی نکته‌ای در کار کرد
گفت بر هر خوان که بنشستم خدا رزاق بود
(غ ۲۰۲ ب ۲ خ)

* * *

که برد به نزد شاهان ز من گدا پیامی
که به بزم در دنوشان دو هزار جم به جامی
(غ ۴۵۹ ب ۱ خ)

* * *

گنج زرگر نبود گچ قناعت باقی است
آنکه آن داد به شاهان به گدایان این داد
(غ ۱۰۸ ب ۴ خ)

* * *

ای شاه حسن چشم به حال گدا فکن
کاین گوش بس حکایت شاه و گدا شنید
(غ ۲۳۸ ب ۴ خ)

* * *

حافظ دوام وصل میسر نمی‌شود
شاهان کم التفات به حال گدا کنند
(غ ۱۹۱ ب ۱۰ خ)

* * *

سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل
شاه ترکان فارغ است از حال ما کو رستمی
(غ ۴۶۱ ب ۵ خ)

* * *

عنان کشیده روای پادشاه کشور حسن
که نیست بر سر راهی که دادخواهی نیست
(غ ۷۶ ب ۷ خ)

* * *

بر عشق لخرمن پشمین پوشی سوخت سوخت
جور شاه کامران گر بر گدایی رفت رفت
(غ ۸۳ ب ۲ خ)

* * *

حافظ به ادب باش که واخواست نباشد
گرشاه پیامی به غلامی نفرستاد
(غ ۱۵۰ ب ۷ خ)

در ایاتی نیز وجوده دیگری از گفتمان انتقادی نسبت به شاهان انعکاس یافته
است: شاهان به گدایان التفات نمی‌کنند اما باید بدانند که شاه و گدا هر دو رفتنی‌اند

(بی‌توجهی شاهان)، بر سر راه شاهان همواره دادخواهانی منتظرند (بیدادگری شاهان)، جور شاه کامران گر بر گدایی رفت رفت و در کارهای شاهان و اخواستی وجود ندارد (به کسی پاسخ یا توضیح نمی‌دهند، خودکامه‌اند).

۲-۲- لشکر

اغلب حکومت‌های سنتی در ایران دارای بافت نظامی (میلیتاریستی) بودند، یعنی بر اقتدار نیروهای نظامی و لشکری تکیه داشتند، سپاهیان از هیچ منطقی جز زور، خشونت و غارت پیروی نمی‌کردند، سودای تاج و گنج داشتن در گرو وجود نیروهای نظامی بود، گاه این سپاهیان در غارت و بی‌رحمی به فرمانهای شاهان هم بی‌توجهی می‌کردند. خاطرهٔ چندین قرن هجوم و حضور لشکریان غالباً بیگانه یا دست‌نشاندگان آنها (از دورهٔ غزنوی تا عصر حافظ) تصویری روشن و آشکار از لشکر و لشکری در شعر فارسی پدید آورده است؛ این فرآیند آن گونه جدی بوده است که فضای شعر غنایی و عاشقانهٔ فارسی را همچون فضای اجتماعی ایران جولانگاه یکه تازی‌های سپاهیان و لشکریان گردانیده است. در ایات حافظ به جز در مواردی که معشوق سیمایی سپاهی دارد، لشکر و لشکری و اعمال آنان مورد انتقاد قرار گرفته است.

ما ملک عافیت نه به لشکر گرفته‌ایم ما تحت سلطنت نه به بازو نهاده‌ایم
(غ ۳۵۷ ب ۴ خ)

از کران تا به کران لشکر ظلم است ولی از ازل تا به ابد فرصت درویشان است
(غ ۵۰ ب ۶ خ)

تا لشکر غمت نکند ملک دل خراب جان عزیز خود به نوا می‌فرستمت
(غ ۹۱ ب ۵ خ)

گرم صد لشکر از خوبان به قصد دل کمین سازند بحمد الله و منه بتی لشکر شکن دارم
 (غ ۳۲۲ ب ۵ خ)

دوست گو یار شو و هر که جهان دشمن باش بخت گو پشت کن و روی زمین لشکر گیر
 (غ ۲۵۲ ب ۷ خ)

تورا آن به که روی خود ز مشتاقان بپوشانی که شادی جهانگیری غم لشکر نمی ارزد
 (غ ۱۴۷ ب ۶ خ)

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد من و ساقی به هم تازیم و بنیادش براندازیم
 (غ ۳۶۷ ب ۲ خ)

به تنگ چشمی آن ترک لشکری نازم که حمله بر من درویش یک قبا آورد
 (غ ۱۴۱ ب ۹ خ)

گفت کردهای این ابیات را می توان در این گزاره های ساده بیان کرد:
 - کار لشکریان گرفتن ملک و پادشاهی برای پادشاهان است، سلطنت ما رندان
 مبتنی بر زور بازو نیست؛
 - کرانه های جهان پر از لشکر ظلم است، در حالی که فرصت درویشان و رندان

از ازل تا ابد است؛

- گاهی برای این که سپاهیان مهاجم سرزمینی را تباہ نسازند، گروگان هایی به نزد
 آنها فرستاده می شد؛

- کار لشکریان غارت است، مگر آن که لطف شاه شامل حال کسی یا جایی شود
 و از غارت در امان بماند؛

- اگر لطف دوست شامل حال کسی شود و بخت سازگاری کند، حتی اگر روی

- زمین پوشیده از لشکر باشد کاری از پیش نمی‌رود؛
- نگهداری و حفظ لشکریان برای پادشاه بدون سختی و دردسر نیست؛
 - کار لشکریان و لشکرانگیزان خونریزی و کشتار است؛
 - ترکان لشکری تنگ چشمند (با ایهام)؛

۳-۲- ترک

به نظر می‌رسد که پس از چند قرن، سلطه حکومتگران و لشکریان بیگانه بر کشور ما به «هرثمونی» تبدیل شده است؛ هژمونی، رهبری، اقتدار و نفوذی است که یک فرد، گروه، کشور و... بر فرد، گروه، کشور و موقعیتی دیگر به دست می‌آورد؛ از کارکردهای هژمونی آن است که سلطه را جایگزین زور می‌کند، قدرت را نزد افکار عمومی به حقیقت تبدیل می‌کند و آن را امری عادی و طبیعی جلوه می‌دهد.»
(سلطانی، ۱۳۸۳: ۸۳)

سلطه سپاهیان مهاجم و ویرانگر ترک در طی چندین قرن بر ایران حضور و اقتدار و بی‌رحمی‌های آنان را در جامعه، نهادینه و پذیرفتند کرده بود، به گونه‌ای که نه تنها در مقابل بی‌رحمی‌ها و خونریزی‌ها و بی‌رسمی‌های آنان واکنشی نشان داده نمی‌شد، بلکه گفتمان غالب جامعه نیز در مسیر تأیید و پذیرش گفتمان حکومتگران بیگانه که مبنی بر خشونت، خونریزی و غارت بود، قرار می‌گرفت، تا جایی که اوصاف ترک غارتگر لشکری مانند تنگ چشمی، سیه‌دلی و بی‌رحمی، یغماگری، مستی، کشتارگری، شهر آشوبی، خونخواری، بی‌وفایی و تکبر و غرور به اوصاف مطلوب و دوست داشتنی در سیمایِ معشوقِ شعر عاشقانه فارسی تبدیل گردید.

به تنگ چشمی آن ترک لشکری نازم که حمله بر من درویش یک قبا آورد
(غ ۱۴۱ ب ۹ خ)

بیا که ترک فلک خوان روزه غارت کرد هلال عید به دور قدح اشارت کرد
 (غ ۱۲۷ ب ۱ خ)

دلم ز نرگس ساقی امان نخواست به جان چرا که شیوه آن ترک دل سیه دانست
 (غ ۶۸ ب ۶ خ)

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب چنان بر دند صبر از دل که ترکان خوان یغمارا
 (غ ۳ ب ۳ خ)

چشم مخمور تو دارد ز دلم قصد جگر ترک مست است مگر میل کبابی دارد
 (غ ۱۲۰ ب ۷ خ)

ترک عاشق کش من مست برون رفت امروز تا دگر خون که از دیده روان خواهد بود
 (غ ۲۰۱ ب ۵ خ)

۴-۲- غارت / یغما

یکی از شاخص ترین کارکردهای ترک لشکری غارتگری و یغما است، این کار کرد در ابیات فراوانی ضمن تعبیرهای زیبایی شناسانه در گفتگردهایی از این دست بازتاب یافته است: معشوق غارتگر و خونریز است، فلک همچون ترکی غارتگر است، چشم معشوق جادویی کمانکش است که عزم غارت دارد، باد خزان غارتگر است، غمزه ساقی یغماگر خرد است، معشوق یغماگر عقل و دل عاشق است و ...

ز بیم غارت عشقش دل اندر خون رها کردم ولی می ریخت خون و ره بدان هنجار می آورد
 (غ ۱۴۲ ب ۳ خ)

بیا که ترک فلک خوان روزه غارت کرد هلال عید به دور قدح اشارت کرد
 (غ ۱۲۷ ب ۱ خ)

از چشم شوخش‌ای دل ایمان خود نگهدار کان جادوی کمانکش بر عزم غارت آمد
(غ ۱۶۷ ب ۷ خ)

بیرون جهیم سر خوش و از بزم صوفیان غارت کنیم باده و شاهد به برکشیم
(غ ۳۶۸ ب ۴ خ)

می بیاور که ننازد به گل باعجهان هر که غارتگری باد خزانی دانست
(غ ۴۹ ب ۴ خ)

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب چنان بر دند صبر از دل که ترکان خوان یغمارا
(غ ۳ ب ۳ خ)

غمزه ساقی به یغمای خرد آهخته تیغ زلف جانان از برای صید دل گستردہ دام
(غ ۳۰۳ ب ۷ خ)

۳- گفتمان‌های دینی مذهبی در غزل حافظ

بازتاب مسائل دینی مذهبی در شعر حافظ همچون دیگر موضوعات و مضامین شعر او در بردارنده وجوه انتقادی است؛ او مسلمانی مسلمانان زمانه‌اش را به دیده تردید و انتقاد می‌نگرد، آنان را گرفتار ریا و دریند نیرنگ و فریب می‌داند، شخصیت رند شعرش را از مسجد به میخانه می‌برد تا از ننگ ریا و دروغ پاکش گرداند و او را با مستی به راستی بکشاند، محراب در شعر او همواره همراه و یادآور ابروی معشوق است، نماز در خم ابروان محرابی را بر نماز ریا کارانه بی‌صدق و حضور ترجیح می‌دهد، بهشت برای او همان کوی یار و بهار و بوستان و میخانه است، سیب زنخدان یار را با میوه‌های بهشتی و شرابخانه و یار را با حور و قصور بهشتی برابر می‌شمارد؛ و بدین سان ذهنیت زمانه‌اش را نسبت به دین و عبادت و مسجد و بهشت

و دوزخ به چالش می‌کشد و مورد نقادی قرار می‌دهد. (برای تفصیل ر.ک خرمشاهی، ۱۳۸۴: صص ۱۵۵ و ۱۹۱ و ۲۱۷ و...)

۱-۳- مسلمانی

خود گرفتم کافکنم سجاده چون سوسن به دوش همچو گل بر خرقه رنگ می‌مسلمانی بود
(غ ۲۱۲ ب ۳ خ)

* * *

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد آه اگر از پی امروز بود فردا بی
(غ ۴۸۱ ب ۱۰ خ)

* * *

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود تاریا ورزد و سالوس مسلمان نشود
(غ ۲۲۰ ب ۱ خ)

* * *

اسم اعظم بکند کار خودای دل خوش باش که به تلبیس و حیل دیو مسلمان نشود
(غ ۲۲۰ ب ۴ خ)

۲-۳- مسجد

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما
(غ ۱۰ ب ۱ خ)

* * *

غرض ز مسجد و میخانه ام وصال شمامست جز این خیال ندارم خدا گواه من است
(غ ۵۴ ب ۴ خ)

من ز مسجد به خرابات نه خود افتادم اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد
(غ ۱۰۷ ب ۵ خ)

* * *

یاد باد آنکه خرابات نشین بودم و مست و آنچه در مسجدم امروز کم است آنجا بود
(غ ۲۰۰ ب ۸ خ)

دوخ - ۳ - ۳

در آتش ار خیال رخش دست می دهد ساقی بیا که نیست ز دوزخ شکایتی
(غ ۴۲۸ ب ۸ خ)

1

چه دوزخی چه بهشتی، چه آدمی چه ملک
به مذهب همه کفر طریقت است امساک
(غ ۲۹۳ ب ۴ خ)

۳-۴- بیهشت

می‌و زد از چمن نسیم بهشت پس بنوشید دایمًاً می‌ناب
(غ ۱۳ ب ۳ خ)

10

آموزش نقد است کسی را که در اینجا یاری است چو حوری و سرایی چو بهشتی
(غ ۴۲۷ ب ۳ خ)

• • •

باغ بهشت و سایه طوبی و قصر حور با خاک کوی دوست برابر نمی‌کنم
(غ ۳۴۵ ب ۲ خ)

• • •

ز عطر حور بهشت آن نفس برآید بوى كه خاك ميکده ما عبير جيب كند (غ ۱۸۳ ب ۳ خ)

1

نصیب ماست بهشت‌ای خداشناس برو که مستحق کرامت گناهکاراند
(غ ۱۹۰ ب ۵ خ)

۴- طبقات و قشرهای اجتماعی

٤-١- محتسب

دیوان محاسب یا احتساب یکی از دیوان‌های نظام اداری حکومتی ایران از دوره سامانی به بعد یوده است، و طبقه این دیوان نظارت بر بازار، اوزان و خربده و فروش

کالاهای دهقانان و صنعتگران بوده و از خرید و فروش کالاهای تقلیبی نیز جلوگیری می‌کرده است، اما به تدریج در ادوار بعد حفظ امنیت و آرامش شهر نیز بدان واگذار شد و مراقبت در خوردن مشروبات و پرداختن به امور شرعی نیز بر عهده این دیوان گذاشته شد، کسی که در رأس دیوان احتساب قرار داشت محتسب خوانده می‌شد.

(۵۶۱-۵۵۹ : ۱۳۵۸، او ندی، ک.)

پس از این که امیر مبارز الدین محمد مظفری بر شیراز مسلط شد به سختگیری و تعصب روی آورد، خم شراب می‌شکست، پای پیاده به نماز جماعت می‌رفت، با دست خود مجرمان را گاهی در میانه قرآن خواندن قصاص می‌کرد، ریاکاران صوفیان و عالمان متلوّن و متظاهر را گرامی می‌داشت، از این رو مردم شیراز به او لقب محتسب دادند؛ محتسب در دیوان حافظ در کنار زاهد و صوفی و واعظ و... و منفورتر از همه آنهاست، محتسب همانند زاهد در دیوان حافظ ویژگی‌هایی دارد که از طریق آنها می‌توان موضع حافظ را نسبت به او بهتر دریافت: خشن، ریاکار، اهل فسق و فجور، حق‌نشناس، بی‌گذشت، متعصب و خشک است اما حافظ غالباً به او محل نمی‌گذارد

(طہماں، ۱۳۸۹: ۱۲۵)

اگرچه باده فرجبخش و باد گلبیز است
به بانگ چنگ مخور می که محتسب نیز است
(غ ۴۲ ب ۱ خ)

三

حدیث حافظ و ساغر که می زند پنهان چه جای محتسب و شحنه پادشه دانست
(غ ۴۸ ب ۹ خ)

• • •

دوسستان دختر زر تو به ز مستوری کرد
شد سوی محتسب و کار به دستوری کرد
(غ ۱۳۵ ب ۱ خ)

1

باده با محتسب شهر ننوشی زنهار بخورد بادهات و سنگ به جام اندازد
(غ ۱۴۶ ب ۷ خ)

خدارامحتسب مارابه فریاد دف و نی بخش که ساز شرع از این افسانه بی قانون نخواهد شد
(غ ۱۶۱ ب ۴ خ)

می ده که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر می کنند
(غ ۱۹۵ ب ۹ خ)

بی خبرند زاهدان نقش بخوان و لاتقل مست ریاست محتسب باده بده و لاتخف
(غ ۲۹۰ ب ۷ خ)

عمریست پادشاه‌اکز می‌تهی است جامم اینک ز بندۀ دعوی وز محتسب گواهی
(غ ۴۸۰ ب ۱۰ خ)

۴-۲- زاهد

از شخصیت‌های نادوست داشتنی در شعر حافظ است، حافظ (رند) با او سرستیز دارد و با لحنی عنادی و طنزآمیز با او عتاب و خطاب می‌کند، بارزترین ویژگی‌های شخصیتی او در شعر حافظ اینهاست: خردگیر، پررو و بی‌شرم، ظاهرپرست، عیب‌جو، مغورو، خام، فریبکار و ریاکار، ملامت‌گر، بدخو، نامحرم، بی‌خبر؛ (طهماسبی، ۱۳۸۹: ۱۰۹) گفتمان انتقادی حافظ همواره دال مرکزی زاهد را نشانه می‌گیرد و محتسب، واعظ، صوفی و... را نیز در موازات او مورد نقادی قرار می‌دهد و در مقابل آنها شخصیت مطلوب خود را با مرکزیت رند قرار می‌دهد و بدین‌سان گرایش‌های زاهدانه اما ریاکارانه و سطحی جامعه عصر خود را با طنز و انتقاد بازتاب می‌دهد.

بنت العنب که زاهد ام الخباشش خواند اشیه لنا و احلی من قبله العذرا
(غ ۵ ب ۹ خ)

بروای زاهد و بر دردکشان خرد مگیر که ندادند جز این تحفه به ما روز است
 (غ ۲۲ ب ۵ خ)

زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست تا در میانه خواسته کردگار چیست
 (غ ۶۶ ب ۸ خ)

زاهد دهلم پند ز روی تو، زهی روی هیچش ز خدا شرم و ز روی تو حیا نیست
 (غ ۷۰ ب ۳ خ)

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست در حق ما هر چه گوید جایی هیچ اکراه نیست
 (غ ۷۲ ب ۱ خ)

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت
 (غ ۷۸ ب ۱ خ)

۴-۳- صوفی

صوفی، واعظ، شیخ و حافظ (با ایهام) و گاه عارف و از همه مهم‌تر محتسب و
 زاهد شخصیت‌های مورد طعن و طنز و اعتراض شعر حافظه‌نده، ویژگی‌های صوفیان
 ریاکار مدعی که حافظ همواره آنها را با طعنه و تحقیر خطاب و توصیف می‌کند
 اینهاست: صوفی باده‌نوش است، پنهانی و بیش از اندازه می‌نوشد، حقه‌باز و دام‌گستر
 است، خرقه‌اش در گرو باده است، جنس خانگی دارد، لقمه شببه می‌خورد، خرقه او
 جامه سالوس است، صوفیان همگی حریف و نظریازند. (طهماسبی، ۱۳۸۹: ۹۹)

صوفی بیا که آینه صافی است جام را تا بنگری صفاتی می‌لعل فام را
 (غ ۷ ب ۱ خ)

راز درون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیست صوفی عالی مقام را
(غ ۷ ب ۲ خ)

صوفی ار باده به اندازه خورد نوشش باد ورنه اندیشه این کار فراموشش باد
(غ ۱۰۱ ب ۱ خ)

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
(غ ۱۲۹ ب ۱ خ)

چون صوفیان به حالت و رقصند مقتدا مانیز هم به شعبدہ دستی برآوریم
(غ ۳۶۵ ب ۶ خ)

بیرون جهیم سرخوش و از بزم صوفیان غارت کنیم باده و شاهد به برکشیم
(غ ۳۶۸ ب ۴ خ)

می صوفی افکن کجا می فروشند که در تابم از دست زهد ریایی
(غ ۴۸۳ ب ۵ خ)

حافظ گفتمان غالب زهد ریاکارانه و دروغ‌گویی‌ها و خودنمایی‌های صوفیانه را با
گفتمان انتقادی رندی و راستی و صفا و با شعار مستی و راستی نقادی می‌کند.
«بسیاری از رسوم تصوف در بدرو ابداع در حکم وسائل و تدابیری برای تأمین
اصول معنوی تصوف بود ولی به تدریج صوفیان چنان مستغرق رسوم و ظواهر و
مفتون خرقه و خانقاہ و تشریفات و آداب ظاهری شدند و به نیرنگ نفس حیله‌گر
فریفته گشتند که از وسائل و وسائل ترک قیود و اجتناب از تکلف و ظاهر، مکتبی
رنگین با رسوم و آداب گوناگون و تکلفات متنوع به وجود آمد؛ مثلاً بزرگان پیشین
تصوف را مقصود از لبس مرقعه و جامه خشن پوشیدن این بود که رعونت نفس را

با این تحقیر و استخفاف بشکنند ولی به مرور زمان گروهی از صوفیان برای ارضاء رعونت نفس و کسب نوعی حظوظ نفسانی و خودنمایی و تحصیل قبول عامه از این رسم استقبال کردند.» (مرتضوی، ۱۳۶۵: ۲۳-۲۴)

۴- خانقاہ

موضع فکری حافظ در بیشتر اشعارش در بردارنده وجوه انتقادی است، در این دستگاه فکری انتقادی همانند هر گفتمان انتقادی دیگر دو جانب یا دو طرف یعنی جانب و طرف دوست و خودی و جانب و طرف دشمن و غیرخودی حضور دارد و فضای هنرمندانه شعر جولانگاه رویارویی آنهاست، همان‌گونه که در بحث از شخصیت‌های متقابل در شعر حافظ گفته شد که رند دال مرکزی و پیر میخانه و مست و عاشق و... دال‌های پیرامونی آن و زاهد در طرف مقابل دال مرکزی و واعظ و مفتی و محتسب و صوفی و... دال‌های پیرامونی آنند، مکان‌ها و متعلقات و هر آنچه به هر کدام از طرفین مربوط شود نیز به عنوان دال‌های پیرامونی دال مرکزی به شمار می‌آیند، مثلاً مسجد دال پیرامونی زاهد است و با او پیوند مکانی دارد و میخانه دال پیرامونی رند است و با او پیوند مکانی دارد، همین‌گونه است ارتباط خانقه با صوفی و تقابل آن با میخانه و رند؛ لذا نقد مسجد و خانقه و مدرسه همان نقد ساکنان آنجا و خلق و خوی آنان و ستایش میخانه و مصتبه و پای خم نیز ستودن ساکنان آنجا و خلق و خوی آنان است.

در غزل‌های حافظ همواره میخانه بر خانقه ترجیح داده شده است و از خانقه به میخانه رفتن معادل رهایی از جهل و ریا و رسیدن به آگاهی و صفا شمرده شده است. منم که گوشه میخانه خانقه من است دعای پیر مغان ورد صحّگاه من است (غ ۵۴ ب ۱ خ)

به نیم جو نخرم طاق خانقه و رباط مرا که مصتبه ایوان و پای خم طنبیست
(غ ۶۵ ب ۵ خ)

* * *

عیب حافظ گو مکن واعظ که رفت از خانقه پای آزادان نبندند ار به جایی رفت رفت
(غ ۸۳ ب ۷ خ)

* * *

رطل گرانم دهای مرید خرابات شادی شیخی که خانقه ندارد
(غ ۱۲۳ ب ۴ خ)

* * *

ز خانقه به میخانه می‌رود حافظ مگر ز مستی زهد ریا به هوش آمد
(غ ۱۷۱ ب ۸ خ)

* * *

ساقی بیار آبی از چشمۀ خرابات تا خرقه‌ها بشوییم از عجب خانقه‌ای
(غ ۴۸۰ ب ۱۲ خ)

۵- گفتمان‌های اقتصادی در غزل‌های حافظ

۵-۱- تجارت

پیش از هجوم چنگیز جنگ‌های صلیبی اختلال‌هایی در وضع و کار بازارگانی ایران
فراهام آورده بود، و امنیت راه‌های تجاری‌ای که از ایران عبور می‌کرد برهم خورد و
سرزمین‌های آباد و ثروتمند شام و فلسطین را به ویرانه‌هایی مبدل کرده بود، «سفاکی
چنگیز و بیداد جانشینانش چشم کاروان‌ها را تا دیر زمانی از راه‌های ایران ترسانید و
داد و ستد را سخت کاسد ساخت و بدین‌وسیله نیز وطن ما را به مرارت بیشتر و رزق
تنگ‌تری گرفتار آورد.» (تهرانی، ۱۳۴۵: ۳۴۱)

«پیش از غازان (حکومت از ۶۹۴-۷۰۳ هـ ق) راه‌های تجاری به علت دستبرد
راهزنان و کسانی که به عنوان رفیق قافله شریک دزدان بودند نامن و خطرناک

بود و اموال مسافرین و کاروانیان همه وقت معرض خطر و تعرض و غارت قرار می‌گرفت و این راهزنان با راهداران هم‌دست بودند پس از آنکه به توسط بعضی از مردم شهرها و روستاها از حرکت کاروانیان مخبر می‌شدند بر سر راه ایشان می‌آمدند، ابتدا به اسم راهداری مبلغی از هر قافله‌ای می‌گرفتند بعد به بهانه وجود دزد و راهزن آنقدر قوافل را نگاه می‌داشتند تا هم‌ستان دزد ایشان می‌رسیدند و اموال مسافرین و بازرگانان را می‌بردند. غازان راهها را امن و قطاع‌الطريق را دستگیر و سیاست نمود و در منازل خطرناک راهداران امین نشاند و قرار گذاشت که از هر چهارپایی مقداری معین راهداری بگیرند و راهداران مسئول طرق باشند و اگر دزدی در راه واقع شود آن قسمت باید دزد را دستگیر کند و یا از عهده مالی که به سرقت رفته برآید و بر سر راهها میل‌هایی از سنگ و گچ ترتیب دهنند و بر روی لوحه‌هایی که بر آن میل نصب شود عدد راهداران و مقداری که از هر چهارپایی باید بگیرند بنویسند.» (اقبال آشتیانی،

(۳۸۹-۳۱۰)

زمانه حافظ عصر پریشانی و دوره ملوک‌الطوایفی پس از عصر ایلخانان مغول است، در این دوره «هر قسمتی از ایران در دست طایفه‌ای دستخوش حوادث و انقلابات بود و قحط و غلا و فقر و بینوایی و امراض گوناگون و کشتار امرای فاسد خونخوار بدکردار دست به دست یکدیگر داده مردم بدیخت ایران را دسته دسته از میان می‌برد و آنچه را که باقی می‌مانند به پست‌ترین مراحل اخلاقی و اجتماعی که نتیجه طبیعی آن اوضاع و احوال بود می‌کشانید به طوری که ستمدیدگان بی‌نوا ایام ایلخانان را به خیر یاد می‌کردند و بر فرمانفرمایان آن عهد رحمت می‌فرستادند.» (غنی،

(۳۷۵-۳۷)

«زمانت ایلخانان در افتتاح اقصی راه تجاری بین مشرق و مغرب یعنی راه طرابوزان کاملاً مؤثر افتاد و ایران از این تاریخ با اروپا که تازه شروع به بیدار شدن

کرده بود ارتباط حاصل کرد و تا سلطنت ایلخانان باقی و راه‌ها امن بود دائمًاً قوافل در رفت و آمد بودند و تجارت رونقی به سزا داشت ولی همین که ابوسعید خان مرد و ایران مخصوصاً آذربایجان دچار انقلاب و ناامنی شد راه‌های تجاری مسدود گردید و تجار طرفین از این بابت سخت در زحمت و نگرانی افتادند و همواره مترصد آن بودند که وقتی باز این راه به حال امن و فراغت اول عودت کند چنان که در عهد سلطان اویس ایلکانی همین که مختصراً انتظامی در کار آذربایجان پیش آمد این سلطان و تجار ونیزی و امیر طرابوزان در اعاده رونق راه قدیم تبریز به طرابوزان سعی کردند و از ونیزی‌ها نیز عده‌ای به تجارت آمدند ولی کمی بعد معلوم شد که هنوز آن امنیتی که به کار تجارت و به درد سیر قوافل بازرگانی بخورد بر راه قدیم حاکم نشده است».

(اقبال آشتیانی، همان: ۵۷۶)

در غزل‌های حافظ واژگانی مانند: تجارت، معامله، سود و زیان، خریدن، مفلسی و... در بافت هنری و بیشتر عاشقانه و انتقادی اندرزی کاربرد یافته است. از رو ساخت ابیاتی که این اصطلاحات در آنها به کار رفته است می‌توان به این گزاره‌های ساده شده دست یافت:

- متعاع هنر کساد است.
- بهترین تجارت، آشوب عشق را به جان خریدن است.
- بهترین تجارت، جوهر عقل را دادن و باده چون لعل خریدن است.
- بهترین معاملات، معامله نظر، معامله بوسه و معامله عشق است.
- سود و زیان در نزد رندان بی‌اهمیت است.
- معاملات دنیابی بی‌ارزش‌اند و سود و زیان و مایه همه از دست رفتند.
- بازار جهان و سود و زیان‌هایش ارزش توجه و اعتنا و غم‌خواری ندارند.
- باید نقد اردیبهشت را خرید و نسیه بهشت را رها کرد.

- ای وای بر کسی که عشوه دنیا را بخرد.

- خریدن دل‌های شکسته سودمند است.

- خریدن بنده خدمتکار و هنرمند سودمند است.

با توجه به لایه‌های غایب متن و بافت غزل‌هایی که این مفاهیم در آنها به کار رفته است گفتمان‌های اقتصادی بازتاب یافته در غزل‌های حافظ را می‌توان این‌گونه

جمع‌بندی کرد:

- تجارت مبتنی بر فرصت طلبی است.

- بازار ایستا و راکد است، تجارت رونق ندارد.

- امنیت تجاری و بازرگانی وجود ندارد.

- بازرگانان متحمل زیان و خسارت می‌شوند.

- صید و خرید و فروش مروارید رایج است.

- خرید و فروش و تجارت برد رواج دارد.

- بسیاری از تجار و بازرگانان دچار افلاس و ورشکستگی می‌شوند.

- اوضاع تاریخی اقتصادی عصر حافظ در منابع موجود نیز تصاویری مشابه را از آنچه در غزل حافظ انعکاس یافته است به نمایش می‌گذارد. (ر.ک، اقبال آشتیانی و

(غنى، منابع یاد شده)

دریاست مجلس او دریاب وقت و دریاب همانای زیان کشیده وقت تجارت آمد
(غ ۱۶۷ ب ۹ خ)

* * *

هنر نمی‌خرد ایام و غیر از اینم نیست کجا روم به تجارت بدین کسداد متاع
(غ ۲۸۷ ب ۷ خ)

* * *

دلم ز حلقه زلفش به جان خرید آشوب چه سود دید ندانم که این تجارت کرد
(غ ۱۲۸ ب ۵ خ)

* * *

بهای باده چون لعل چیست جوهر عقل بیا که سود کسی برد کاین تجارت کرد
(غ ۱۲۷ ب ۵ خ)

* * *

سود و زیان و مایه چو خواهد شدن ز دست گو بهر این معامله، غمگین مباش و شاد
(غ ۹۶ ب ۳ خ)

* * *

نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان گر شمارانه بس این سود و زیان مارا بس
(غ ۲۶۲ ب ۵ خ)

* * *

چمن حمایت اردیبهشت می‌گوید نه عارف است که نسیه خرید و نقد بهشت
(غ ۷۷ ب ۳ خ)

* * *

قطط جود است آبروی خودنمی‌باید فروخت باده و گل از بهای خرقه می‌باید خرید
(غ ۲۲۵ ب ۳ خ)

* * *

نوشته‌اند بر ایوان جنّة الماوی که هر که عشوه دنیا خرید وای به وی
(غ ۴۲۲ ب ۷ خ)

* * *

سر خدمت تو دارم بخرم به لطف و مفروش که چو بنده کمتر افتاد به مبارکی غلامی
(غ ۴۵۹ ب ۸ خ)

* * *

بکوش خواجه و از عشق بی‌نصیب مباش که بنده را نخرد کس به عیب بی‌هنری
(غ ۴۴۳ ب ۳ خ)

* * *

عاشق مفلس اگر قلب دلت کرد نثار مکنیش عیب که بر نقد روان قادر نیست
(غ ۷۱ ب ۴ خ)

* * *

ز راه میکده یاران عنان بگردانید چرا که حافظ از این راه رفت و مغلس شد
(غ ۱۶۳ ب ۸ خ)

۲-۵- کشاورزی

در زمانه حافظ کشاورزان، وضعیت مطلوبی نداشتند و بنابر منابع موجود فاصله و اختلاف میان کشاورزان و اقطاعداران و مالکان زمین‌ها از همیشه بیشتر شده است؛ افزایش گونه‌های مختلف مالیات نیز در این دوره مزید بر علت شده بود. قویچور (مالیات سرانه احشام)، قلان (بیکاری)، اخراجات (هزینه دستگاه امیران و مخارج ایلچیان و رؤسای مغول)، برات (حواله‌ای که دارنده آن حق داشت مبلغی معین از ولایات وصول کند)، بیغار، نزول اجلال، تمغا، طرح، جزیه و... نیز از انواع مالیات‌های آن روزگار به شمار می‌رفت. (ر.ک، لمبتوں، ۱۳۳۹: ۱۶۳ به بعد)

نامنی و غارت و آتش زدن مزارع و خرمن‌های کشاورزان همچنان از اتفاق‌های عادی و روزمره به شمار می‌آمد. در غزل‌های حافظ از مسائل مربوط به کشاورزی بهضمون مکرر آتش و خرمن با رویکرد ویژه حافظ، پرداخته شده است:

- آتش زهد و ریا، خرمن دیدن را می‌سوزاند.

- آتش زمانه، خرمن عمر را می‌سوزاند.

- آتش آه حافظ، خرمن غم را می‌سوزاند.

- آتش محبت، خرمن ما را می‌سوزاند.

- آتش دل دیوانه، خرمن صد زاهد عاقل را می‌سوزاند.

- آتش ریا، خرمن سالوس کرامت را می‌سوزاند و... .

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوت **حافظ این خرقه پشمینه بینداز و برو**
(غ ۳۹۹ ب ۸ خ)

* * *

زمانه گر بزند آتشم به خرم من عمر بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست
(غ ۷۶ ب ۴ خ)

۶- سیمای شهر در غزل‌های حافظ

نگاه حافظ، نگاهی کل نگر و معطوف به درون است، آنگاه که از کشور و شهر سخن می‌گوید گویی کشور و شهر شعر او می‌تواند هر کشور و شهری باشد، کشور دوست، کشور حسن، شهر، شهر شما، همه شهر؛ او سیمای رفتاری اصناف و طبقات اجتماعی شهرش را این گونه به نمایش می‌گذارد: رندان شهر، عاشق، مست، میخواره و نظر بازند دیگران هم این گونه‌اند اما کتمان می‌کنند (هزار شکر که یاران شهر بی‌گنهند).

واعظان شهر، اهل ریا و سالوس‌اند، مهر ملک و شحنه می‌ورزند و برای مردم حدیث هول قیامت می‌گویند؛ مشایخ شهر، بی‌ثبات، ریاکار، باده‌نوش، بدگوی رندان و در زمرة گمراهانند، عاشق نیستند، خواجگان شهر، اغلب بی‌وفایند.

محتسب شهر، رفاقت ندارد، زنهار با او باده‌نوشی نکنی بادهات را می‌خورد و سنگ بر جامت می‌زند، صوفی شهر، لقمه شببه می‌خورد، باده به اندازه نمی‌خورد، (بیش از اندازه می‌خورد) شهر، شاهدان و زیبارویانی دارد، حافظان شهر، گدایان و غریبان نیز از دیگر اهالی شهر شعر حافظند.

نگاه و لحن حافظ در ابیات مربوط به این بخش نیز نگاه و لحنی انتقادی و طنزآمیز است.

صبا اگر گذری افتدت به کشور دوست بیار نفحه‌ای از گیسوی معنبر دوست
(غ ۶۱ ب ۱ خ)

* * *

عنان کشیده روای پادشاه کشور حسن که نیست بر سر راهی که دادخواهی نیست
(غ ۷۶ ب ۷ خ)

* * *

گرچه بی‌سامان نماید کار ما سهlesh مبین
کاندرین کشور گدایی رشک سلطانی بود
(غ ۲۱۲ ب ۶ خ)

میخواره و سرگشته و رندیم و نظر باز
وان کس که چو مانیست در این شهر کدام است
(غ ۴۷ ب ۹ خ)

ای که انگشت‌نمایی به کرم در همه شهر
وه که در کار غریبان عجبت اهمالیست
(غ ۶۹ ب ۴ خ)

شهریست پر ظریفان و ز هر طرف نگاری
یاران صلای عشق است گر می‌کنید کاری
(غ ۴۳۵ ب ۱ خ)

حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر
کنایتی است که از روزگار هجران گفت
(غ ۸۸ ب ۲ خ)

وفا از خواجهگان شهر با من
کمال دولت و دین بوالتوفا کرد
(غ ۱۲۶ ب ۹ خ)

فغان که نرگس جماش شیخ شهر امروز
نظر به دردکشان از سر حقارت کرد
(غ ۱۲۷ ب ۶ خ)

باده با محتسب شهر ننوشی حافظ
بخورد بادهات و سنگ به جام اندازد
(غ ۱۴۶ ب ۷ خ)

من ار چه عاشقم و رند و مست و نامه سیاه
هزار شکر که یاران شهر بی‌گنهند
(غ ۱۹۲ ب ۲ خ)

صوفی شهر بین که چون لقمه شببه می‌خورد
پاردمش دراز باد این حیوان خوش علف
(غ ۲۹۰ ب ۸ خ)

از بس که چشم مست در این شهر دیده‌ام حقاً که می‌نمی‌خورم اکنون و سرخوشم
(غ ۳۲۹ ب ۶ خ)

این تقوی ام تمام که با شاهدان شهر ناز و کرشمه بر سر منبر نمی‌کنم
(غ ۳۴۵ ب ۷ خ)

من اگر رند خراباتم اگر حافظ شهر این متاعم که تو می‌بینی و کمتر زنیم
(غ ۳۴۷ ب ۷ خ)

نشان اهل خدا عاشقی است با خود دار که در مشایخ شهر این نشان نمی‌بینم
(غ ۳۵۰ ب ۵ خ)

آیا در این خیال که دارد گدای شهر روزی بود که یاد کند پادشاه از او
(غ ۴۰۵ ب ۹ خ)

نتیجه‌گیری

اغلب موضوع‌گیری‌ها و گفت‌کردهای شعری حافظ وجه جدلی و ستیزه‌گرانه و انتقادی دارند. و این موضع‌گیری‌های فکری، جهان‌نگری و شعر حافظ را از شاعران دیگر متمایز می‌گرداند، حافظ نیز همچون بیشتر شاعران و اندیشمندان زمانه‌اش تحت تأثیر اندیشه‌های جبرگرای اشعاره است، اما این جبرگرایی در جهان اندیشه و شعر حافظ به مراتب کمتر از دیگر شاعران به تسليم و انفعال کشیده شده، بلکه به ابزاری برای انتقاد از طرف مقابل و توجیه کردارهای طرف خودی، تبدیل شده است.

منابع

- ۱- اقبال آشتیانی، عباس. (۱۳۸۹). *تاریخ مغول*. قم: نیلوفرانه.

۲- برتنس، هانس. (۱۳۸۷). *مبانی نظریه ادبی*. ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی. تهران: نشر ماهی.

۳- بشیریه، حسین. (۱۳۸۱). *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی ایران*. تهران: نشر نگاه معاصر.

۴- تهرانی، منوچهر. (۱۳۴۵). *عامل انسانی در اقتصاد ایران*. تهران: نشر اندیشه.

۵- حافظ، شمس الدین محمد. (۱۳۷۵). *دیوان غزلیات حافظ*. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: صفحه علیشاه.

۶- خرمشاھی، بهاءالدین. (۱۳۸۴). *ذهن و زبان حافظ*. تهران: انتشارات ناهید.

۷- خلجمی، عباس. (۱۳۸۶). *ناسازه‌های نظری و ناکامی‌های سیاسی گفتمان اصلاح طلبی*. رساله دکتری. دانشگاه تهران.

۸- دادبه، اصغر. (۱۳۷۷). *جب حافظ، باور یا ابزار*. در *مجموعه مقالات نخستین یاد روز حافظ* به کوشش کورش کمالی سروستانی. شیراز: بنیاد فارس شناسی.

۹- راوندی، مرتضی. (۱۳۵۸). *تاریخ تحولات اجتماعی*. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.

۱۰- سلطانی، سید علی اصغر. (۱۳۸۳). *تحلیل گفتمان به مثابه نظریه و روش*. در *فصلنامه علوم سیاسی*. سال هفتم. شماره ۲۸. صص ۱۵۳-۱۷۹.

۱۱- طهماسبی، فهاد. (۱۳۸۹). *اسرار عشق و مستی*. تهران: علم.

۱۲- غنی، قاسم. (۱۳۷۵). *آثار و افکار و احوال حافظ*. ج ۲. تهران: زوار.

۱۳- لمبتوون، آن.ک. اس. (۱۳۳۹). *مالک و زارع در ایران*. ترجمه منوچهر امیری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۱۴- مرتضوی، منوچهر. (۱۳۶۵). *مکتب حافظ*. تهران: توسع.